موضوع هفته

اهالی سیاست و فوتبال

احسان ابطحی

برای اهالی سیاست گویا فوتبال جذابیت کمتری از شغلشان ندارد. بارها در خبرها شنیدیم و خواندیم که در مهمترین جلسات و دیدارها سیاستمداران، برنامه های خود را لغو کرده اند تا فوتبال تماشا کنند. شاید آخرین مورد آن تق و لق شدن نشست های پارلمان اروپا به هنگام برگزاری مسابقات یورو ۲۰۰۴ در پرتغال بود که نمایندگان این پارلمان برای دیدن فوتبال به جلسات این پارلمان نمی رفتند. اظهارها و موضع گیری های سیاسیون فوتبال هم در نوع خود جالب توجه است. ساپاته رو نخست وزیر اسپانیا خود را بارسلونی می داند. رئیس جمهوری برزیل از استرس بالا؛ هنگام دیدن بازی اخیر تیم ملی این کشور در برابر استرالیا سخن می گوید و از اضافه وزن رونالدو شاکی است. آنگلا مرکل صدراعظم آلمان بازی های تیم ملی کشورش را از نزدیک می بیند و حتی به وزرایش دستور داده برای حمایت از تیم ملی کشورشان به ورزشگاه ها بروند و کاندولیزا رایس وزیر خارجه ایالات متحده هم هفته گذشته درحالی که با وزیر خارجه جدید ایتالیا ماسیمو دالما در واشینگتن دیدار داشت؛ به بازیکنان تیم ملی کشورش توصیه کرد سطح بازی شان را بهبود بخشند. رایس گفت که در فوتبال مهارت زیادی ندارد اما می تواند تشخیص دهد که یک تیم چه زمانی از همه پتانسیل اش بهره نمی برد. وزیر خارجه آمریکا در ادامه صحبت های فوتبالی اش گفت که دوست دارد ببیند که تیم ملی فوتبال ایالات متحده خوب بازی می کند. او اضافه کرد با اینکه در فوتبال بسیار ناشی است اما این را می داند که تیم ملی کشورش می تواند بسیار بهتر بازی کند تا در همان دور اول بازی ها از جام جهانی خداحافظی نکند. سخنان رایس البته با پاسخ دیپلماتیک دالما وزیر خارجه ایتالیا روبه رو شد. دالما در همین رابطه گفت که به طور عمد روز دیدار با وزیر خارجه آمریکا را در روز برگزاری بازی دو تیم انتخاب کرده است تا تنش های دیپلماتیک دو کشور که به ویژه پس از روی کار آمدن دولت جدید و سقوط دولت متحد آمریکا در رم یعنی دولت سیلویو برلوسکونی رو به افزایش گذاشته است پرهیز شود. «ما به طور عمد روز رویارویی تیم های ملی کشورهایمان را برای ملاقات با یکدیگر انتخاب کرده ایم تا هر دویمان در شرایط روحی مناسبی باشیم؛ احساس بدی نداشته باشیم تا روابطمان تحت تاثیر مسائل روز دیپلماتیک قرار نگیرد.» رایس هم که یک طرفدار سرسخت فوتبال آمریکایی است گفت به دلیل اینکه چندان با فوتبال آشنا نیست؛ نتیجه بازی را پیش بینی نمی کند. وزیر خارجه آمریکا همچنین ابراز امیدواری کرد که روزی مسئول کمیته ملی اتحادیه فوتبال ایالات متحده شود. بازی دو تیم ایتالیا و آمریکا که در کایزرسلاترن آلمان برگزار شد با تساوی یک بر یک پایان گرفت.

در کشور ما هم سیاستمداران علاقه زیادی به فوتبال دارند. تیم ملی ایران، سال گذشته همین روزها، در حضور رئیس جمهوری وقت در ورزشگاه آزادی بحرین را با یک گل شکست داد تا در آخرین روزهای منتهی به انتخابات ریاست جمهوری جشن ملی صعود را برگزار کند. خاتمی پس از سال ها انتظار به ورزشگاه آمد تا اولین رئیس جمهوری باشد که برای دیدن یک بازی ملی به آزادی می آید. او در آخرین تمرین تیم ملی پیش از بازی با بحرین هم به تمرینات تیم ملی رفت و با آنها عکس یادگاری گرفت. اما جانشین خاتمی؛ یعنی محمود احمدی نژاد پا را از این هم فراتر گذاشت و با معاونش در یکی از تمرینات تیم ملی حضور یافت، لباس ورزشی پوشید و به میرزاپور پناللی زد. احمدی نژاد اما پیش از سفر تیم ایران به آلمان، اعضای این تیم را به حضور پذیرفت و به آنها توصیه کرد اگر می خواهند از گروه خود صعود کنند، ایرانی فوتبال بازی کنند. رئیس جمهوری به بازیکنان تیم ملی وعده داد اگر به دور دوم صعود کنند، به آلمان سفر می کند تا بازی های آنها را از نزدیک تماشا کند. اعضای تیم ملی هم در مقابل پیراهن شماره ۲۴ تیم ملی را به طور نمادین به احمدی نژاد هدیه دادند. اما دیگر سیاستمداران ایران هم علاقه کمی به فوتبال ندارند. حمیدرضا آصفی، مرد تکذیب های روز یکشنبه، عضو هیات رئیسه فدراسیون فوتبال است و عضو هیات مدیره باشگاه استقلال. او در ایام جام جهانی به آلمان رفته بود تا در کنار تیم ملی باشد. امیدوار رضایی و عشرت شایق هم همکاران آصفی در باشگاه استقلال هستند.

■ سفر نمایندگان به آلمان

اما نمایندگان مجلس شورای اسلامی هم پس از شکست در مقابل مکزیک تصمیم گرفتند به آلمان سفر کنند. سایت فردا در همین زمینه نوشت که گروهی ۶ نفره به آلمان سفر خواهند کرد تا حامل پیامی برای کادر فنی تیم ملی باشند. آن طور که سایت فردا نوشت ابتدا قرار بود ۳ نفر، یعنی امیدوار رضایی، ایرج ندیمی و امیررضا خادم به آلمان سفر کنند اما اختلاف نمایندگان باعث شده اعضای این گروه از ۳ نفر به ۶ نفر افزایش یابد. خبرنگار سایت فردا در مورد هدف از سفر نمایندگان به آلمان نوشته است که آنها حامل پیامی تهدیدآمیز برای مسئولان فوتبال ایران بوده اند و از نفوذ شدید علی دایی، به افکار کادر فنی گله مند. آنها به فدراسیون هشدار داده اند تا جلوی بازیکن سالاری را بگیرد. اما امیررضا خادم نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی گفت که با هزینه شخصی به آلمان می رود. در همین حال محمد خوش چهره هم به آلمان رفت و از نزدیک شاهد تمرینات تیم ملی بود. خوش چهره در اولین واکنش به شکست های تیم ملی در آلمان، برانکو ایوانکوویچ را مسئول دانست. قدرت الله علیخانی نماینده فراکسیون اقلیت مجلس هم پس از سفر به آلمان از نارضایتی ملی پوشان از اختلافات موجود میان علی آبادی رئیس سازمان ورزش و محمد دادکان رئیس فدراسیون فوتبال خبر داد. علیخانی در جمع خبرنگاران گفت که بچه ها از وضعیت هتل، پذیرایی و اختلافات موجود ناراضی بودند و انصافاً حق جمهوری اسلامی نبوده که تیمی این گونه بدون سر و سامان را به مسابقات جام جهانی بفرستد و ضمن اشاره به مذاکراتش با علی آبادی و دادکان گفت: دادکان گفت که سازمان تربیت بدنی پولی برای خرج تیم ملی نداده؛ اما علی آبادی هم گفت یک میلیارد تومان به مشایی رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری داده است. خوش چهره عضو فراکسیون ورزش هم در همین زمینه گفت که باید اختلافات بین فدراسیون فوتبال و سازمان تربیت بدنی ریشه یابی شود. او همچنین تاکید کرد نمایندگانی که به آلمان سفر کرده اند باید در این مورد به مجلس گزارش دهند.

■ تحلیل های فنی خاتمی

اما رئیس جمهوری سابق هم گویا مطالعات فنی فوتبالی خود را افزایش داده است! خاتمی پس از بازی با مکزیک و پیش از بازی با پرتغال گفت که باخت به مکزیک شایسته ما نبود. وی در مورد بازی با پرتغال که ایران دو بر صفر در آن مغلوب شد، گفت: در این بازی حدس می زنم که رقبای ما به لحاظ قدرت بدنی و دوام از ما قوی تر هستند. اگر بتوانیم در ۴۵ دقیقه اول نتیجه مطلوب را بگیریم و در نیمه دوم نقص های بدنی مان را با تاکتیک ها و شیوه درست جبران کنیم از معرض خطر خارج خواهیم شد. شاید مرد جامعه مدنی و مردم سالاری دینی و گفت وگوی تمدن ها از وقتی دیگر رئیس جمهور نیست بیشتر وقت دارد فوتبال ببیند، روزنامه ورزشی بخواند و برنامه ۹۰ تماشا کند. اگر خاتمی را در یکی از برنامه های ۹۰ دیدید که به عنوان کارشناس روبه روی عادل فردوسی پور نشسته است و به جای قانونمندی و تنش زدایی در مورد سانتر از جناح راست حرف می زند، بدانید در عالم سیاست همه چیز ممکن است، در عالم ورزش چه طور؟

فوتبال و روحانیت

فرید مدرسی

سیداحمد خمینی نفر پنجم از راست ایستاده، کاظم رحیمی نفر سوم از راست نشسته

لباس ها را درآورده و در گوشه زمین رها کرده بودند. عبا، عمامه، قبا یا لباده و نعلین ها در گوشه زمین قرار گرفته بود. آنان با پیراهن یقه بسته ای که رفته رفته آخرین دکمه آن از شدت هیجان بازی و گرما باز می شد و شلوارهای پارچه ای سفیدرنگ نازک که جوراب ها بر روی آن قرار گرفته تا شلوار مانعی برای تحرک آنان نباشد، فوتبال بازی می کردند. اکثراً پابرهنه به توپ فوتبال پا می زدند و برخی کتانی های چینی را برگزیده بودند. زمین، زمین چمن نیست، زمین خاکی های اطراف شهر قم است. فریادهای حین بازی هم همان فریادهای جوان هایی است که لباس روحانیت را بر تن ندارند، هیچ فرقی نمی کند.

همان طور که بازی فوتبال ناگهان همچون آتشی در سراسر دنیا فراگیر شد، طلبه های جوان در آغاز دهه ۵۰ با توجه به فضای خاص آن دوران در شهر قم به سوی این رشته ورزشی روی آوردند و گاهی «نیمه مخفی» با هم قرار می گذاشته و در زمین خاکی ابتدای «زنبیل آباد» توپ را شوت می زدند و از حال و هوای خشک درس و تحصیل به در می آمدند.

قبل از این طلبه ها، فرزند عالم دینی ارشد منتقد و معترض رژیم پهلوی به «فوتبال» علاقه مند شده بود. او از دوران نوجوانی و حتی کودکی توپ فوتبال را آنقدر دوست داشت که به همراه خود «زیرکرسی» می برد که «بوی چرم و روغن مالیده شده بر روی آن» پس از مدتی دیگر اجازه تکرار این کار را به او نداد. «احمد» به همراه یار و هم محله ای خود «کاظم» فوتبال را دنبال می کردند؛ احمد دفاع چپ پا و کاظم راست پا. از تیم «شاهین قم» شروع کردند و احمد بازی فوتبال را نه همچون آن طلبه ها که سال ها بعد فوتبال بازی می کردند، بلکه به گونه ای حرفه ای دنبال می کرد.

«سیداحمد خمینی» با توجه به اینکه یکی از بازیکنان اصلی تیم «شاهین قم» بود و همه روی او حساب می کردند، اما حاضر نشد در یک بازی که به مناسبت «۴ آبان» سالگرد تولد «محمدرضا» برگزار شده بود، شرکت کند. اینجا بود که رابطه «سیاست» و «فوتبال» نمایان شد. او به همراه «کاظم رحیمی» به تهران رفت و در تیم معروف شاهین به تمرین فوتبال، آن هم به گونه ای حرفه ای مشغول شد. اما در همین حین «سیاست» و «فوتبال» راه خود را از یکدیگر جدا کردند. «سیداحمد» به دنبال اتفاقات پس از ۱۵ خرداد ۴۲ از «بازی فوتبال» به صورت حرفه ای فاصله گرفت و «کاظم» آن راه را ادامه داد. «کاظم نخستین کسی بود که پس از تشکیل پرسپولیس و انشعابی که در تیم پیکان روی داده بود، بازوبند کاپیتانی را در این تیم به دست بست و همبازی علی پروین، برادران وطن خواه، معینی، کلانی، بهزادی و سایر مردانی بود که پرسپولیس اولیه را در سال های آخر دهه ۴۰ بنا کردند.»[1]

البته همچنان «سیداحمد» فوتبال را همچون برچسبی مادام العمر در میان روحانیونی که به صورت رسمی علاقه ای به آن نداشتند، به نام خود زده بود، به گونه ای که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۷۶، یکی از روحانیون منتقد محمد خاتمی و هوادار علی اکبر ناطق نوری در جلسه ای به طعنه به حاضران گفت: «خاتمی بهتر است به بازی فوتبال مشغول باشد همچون احمدآقا. نه اینکه شعارهایی همچون آزادی و . . . دهد.» چون که خاتمی در دوران طلبگی به مباحث فوتبال و دنبال کردن اخبار ورزشی علاقه زیادی داشت. همچون خاتمی جوان، مصطفی درایتی روحانی عضو جبهه مشارکت و محمد شریعتی دهاقانی نیز در زمین فوتبال دوران طلبگی را گذراندند. البته بیان بازی فوتبال در این جمله نقل شده از آن روحانی ارشد نشان از کوچک و بی اهمیت بودن این بازی از دیدگاه برخی روحانیون بود که حتی یکی از منبریان مشهور در یکی از سخنرانی های خود خطاب به طلبه های جوان، ویژگی ها و اخلاق مطلوب برای آنان را تشریح می کند و در بندی از این «راهنمای عمل طلاب» می گوید: «طلبه باید از گذران بیهوده وقت در امور غیرضروری بپرهیزد. مانند صرف وقت مفید برای حل جدول، دیدن فیلم، بازی فوتبال و شرکت در جلسات غیرضروری.» البته با وجود این نگاه رسمی در حوزه، در اواسط دهه ۶۰ بازی فوتبال در میان طلبه های جوان رونق خاصی گرفت، به گونه ای که «محسن قرائتی» یکی از مدرسان قرآن، آن هم با لحن و شیوه ای خاص در بیان خاطرات خود در ایام جنگ می گوید: «جبهه جنوب بودم. برادرانی را در حال توپ [فوتبال] بازی کردن دیدم. خواستند بازی آنان را برای سخنرانی من تعطیل کنند که گفتم «نه» و اجازه ندادم. آنگاه خودم هم لباس را کنار گذارده [مراد همان عبا، عمامه و لباده است] و همراه آنان بازی کردم.»

پس از دوم خرداد ۷۶، با تغییر غیرمحسوس فضای حوزه حتی یک تیم فوتبال از حوزه علمیه قم تشکیل شد و به بازی کردن با یکی از تیم های فوتبال قم پرداخت. اما پس از آن بار دیگر نگرش خاص و رسمی بر حوزه و مدیریت حوزه واکنش نشان داد و اعلام شد که این تیم، تیم حوزه علمیه قم نیست. اما همچنان این «فوتبال» بود که به نفوذ خود در میان طلبه های جوان ادامه می داد. ارگان حوزه علمیه قم به نام «پیام حوزه» در گفت وگوهای خود با مدیران مدارس علمیه به گوشه ای از این «نیاز» اشاره می کند. مدیر مدرسه علمیه فاطمی در پاسخ به یکی از سئوالات می گوید: «در بعضی مدارس جایگاه تفریحی برای طلاب در نظر گرفته نشده است؛ از قبیل استخر شنا، زمین فوتبال و . . . . تنوع و تفریح برای طلاب بالاخص این گونه برنامه ها برای سنین سوم راهنمایی به بعد لازم است.» جایگاه فعلی «فوتبال» در میان حوزویان نه تنها در بازی غیرحرفه ای آنان در زمین های خاکی مشهود است، بلکه «تحلیل فوتبال» را می توان در «حجره های» طلبه های جوان شنید. همچنین امروز به دلیل حضور اینترنت در فضای مدارس علمیه «وبلاگ های» طلبه ها هم این تحلیل ها را دربرگرفته است. آنان در زمان جام جهانی فوتبال علاقه مندانه تحلیل های خود را از بازی فوتبال در کنار برخی اخبار سیاسی همچون «تنش در سخنرانی هاشمی در قم» در وبلاگ خود منتشر کردند و «سیاست» و «فوتبال» را درهم آمیختند. شاید «بازی فوتبال» همچنان در نگاه رسمی حوزه جایی ندارد، اما روحانیون ارشد مسلمان در سایر کشورها از این ابزار برای ترویج نگاه خود سود می برند. به طوری که در آستانه برگزاری جام جهانی فوتبال در آلمان، برای کاستن روحیه نژادپرستی در این کشور، به ابتکار مسلمانان مسابقه فوتبال میان «کشیش ها» و «امام جماعت ها» برگزار شد. امام جماعت ها «عمامه ها» را برداشتند و کشیش ها «لباس های کشیشی ارتدوکسی» خود را از تن درآوردند و به زمین رفتند تا به قول معاون ۴۴ ساله اسقف اعظم برلین «پیش از سوت شروع، همه مشکلات [نژادپرستی] حل» شود. البته در انگلیس نیز مسابقه مشابهی میان «روحانی های مسلمان» و «کشیش های مسیحی» برگزار شد که داور آن بازی «یکی از اعضای بنیاد یهودیان» بود.[2] اکنون «فوتبال» همچنان به راه خود ادامه می دهد تا شاید مسیر «سیاسی» و «فرهنگی» خود را در جوامع مختلف بپیماید و نقشی صلح طلبانه و مدافع اخلاق و کرامت انسانی را در دنیا ایفا کند؛ همان نقشی که دین، خواهان آن است.

پی نوشت ها:

۱ - ایران ورزشی شماره ۱۶۷۱، سه شنبه ۲۷ اسفند ۸۱، ص ۳

۲- منبع سایت اینترنتی بازتاب

وعده های دیروزی، رفتار امروزی

اکبر منتجبی

یک سال پیش در هنگامه انتخابات ریاست جمهوری که هر یک از نامزدها با ارائه برنامه های خود تلاش می کرد، نظر مردم را جلب کند، محمود احمدی نژاد شهردار پیشین تهران و رئیس جمهور کنونی ایران در گفت وگو با خبرگزاری فارس، به مسئله صرفه جویی در مصرف بنزین برای حل برخی مشکلات پرداخت. آقای احمدی نژاد در آن گفت وگو تاکید کرد که باید از تهران تمرکززدایی کنیم و شرکت ها و موسساتی را که نیازی به وجود آنها در تهران نیست، از این شهر خارج کنیم: «بودجه هایمان را براساس محرومیت توزیع می کنیم و تمرکززدایی از تهران را حتماً انجام می دهیم. . . روزی چهار میلیون لیتر بنزین فقط در راه بندان های تهران مصرف می شود. یعنی سالی ۴۰۰ میلیون دلار و این فاجعه است. . . صرفه جویی چهار میلیون بنزین در روز بسیاری از استان های ما را آباد می کند. . .» آقای احمدی نژاد در ادامه نیز از اینکه در ۱۵ سال گذشته تمرکزگرایی حاکم بوده مجدداً انتقاد کرد و گفت: این چه نوع اداره کردن کشور است؟ «صد سال هم بگذرد کشور آباد نمی شود.» (۸۴/۳/۳۱)

اکنون که یک سال از آن سخنان گذشته، رجوعی به آن اظهارات و برنامه ها نه تنها بیهوده نیست بلکه مفید فایده است. همچنان «۴۵ درصد تردد در تهران متعلق به ماشین های دولتی است» بلکه صرفه جویی صورت نگرفت و در حال حاضر از یک سو با بحران بنزین روبه روییم و از دیگر سو از جانب دولت به ملت پیام می رسد که باید چند سالی ریاضت بکشند. جناب احمدی نژاد که گفتمان خود را بر «عدالت» استوار کرده بود و از مدیریت گذشته کشور انتقاد می کرد که «این شیوه مدیریت پرهزینه و کم بازده، پدر کشور را درمی آورد، کشور ما بی پول نیست، امسال بیش از ۳۰ میلیارد دلار درآمد نفتی ما بوده است، قیمت نفت پایین و بالا می رود اما وضع زندگی مردم همین است» امروز دولتش از تنگناهای اقتصادی و ریاضت کشی مردم سخن به میان می آورد و اینکه باید کمربندها را سفت تر از گذشته ببندند. یک سال فرصت زیادی نیست تا شعارها و وعده ها فراموش شود اما آیا دولت عدالت گرای ما نیز در این ریاضت کشی در کنار مردم قرار می گیرد؟

انقلاب مخملین و اشتباه دوجانبه

محمدجواد روح

انقلاب نارنجی در اوکراین

سده بیستم نام های زیادی داشت. نام هایی که اغلب از تحولات حوزه علم و تکنولوژی نشات می گرفت. اما در حوزه اجتماعی، یکی از نام های اصلی «قرن انقلاب ها» بوده است. چرا که در این قرن، اشکال متفاوت انقلاب شکل گرفت و کشورهای مختلف از روسیه تا ایران، از آمریکای مرکزی تا آفریقا و از چین تا کره را دربرگرفت. انقلاب هایی عمدتاً بر مبنای چپگرایانه و برخاسته از ایدئولوژی های آرمانگرایانه برابری خواه. ویروس انقلاب در این قرن چنان مسری بود که گاه کشورهای پیشرفته و گذشته از مراحل توسعه را نیز دربرمی گرفت. به گونه ای که در دهه ۶۰ میلادی که روزگار اوج گیری انقلاب ها در کشورهای ریز و درشت آفریقایی و آمریکای مرکزی بود، جوامعی چون فرانسه و آمریکا نیز اعتراضاتی را در خود دیدند که ته به انقلاب می زد. هرچند قوی بودن پایگاه های مدنی در این جوامع، مانع از آن شد که حوادثی چون شورش سیاهان آمریکا یا دانشجویان فرانسه، از یک نوستالژی اجتماعی با پیامدهایی نه چندان کلان در این جوامع فراتر رود. چنان که وقتی تب اعتراضات فروخفت، گویی نه خانی آمده و نه خانی رفته بود اما در بسیاری کشورهای دیگر، انقلاب نه یک اعتراض و نه یک تب زودگذر که توفانی بنیان برکن از آب درآمد. توفان هایی که هر یک از بستری خاص برمی خاست. یکی چون مائو به روستائیان تکیه زد. آن دیگر (لنین) حزبی پیشاهنگ را شکل داد تا به نمایندگی از طبقه کارگر شالوده هنوز شکل نگرفته سرمایه داری در روسیه را به تصرف حزب درآورند. در ایران نخستین انقلاب اسلامگرای گسترده در جهان شکل گرفت تا مذهب هم به سرچشمه های انقلاب افزوده شود. در کوبا انقلابیون از دل جنگل ها برآمدند و در الجزایر از میان صحراها. در انقلاب های مختلف، نیروهای خارجی هم نقش های متفاوت داشتند. هر چند دو قطبی جنگ سرد اجازه نمی داد که یکی از دو طرف به آسانی حیاط خلوت آن دیگری را بر هم زند. اما با وجود همه این تفاوت ها یک نکته مشترک بود و آن اینکه در طول دهه ها از سده بیستم، انقلاب، جادویی سحرآمیز و دارویی شفابخش برای ملت های تحت ستم یا آزرده از ارزش های سیستم حاکم یا مخالف با سلطه خارجی محسوب می شد. این نگاه مثبت به انقلاب، در کشورهای مختلف وجود داشت گرچه حاملان و عاملان و منادیان آن در هر کشور، با آن دیگری متفاوت بود. «امید به انقلاب» اما تنها نقطه اشتراک ملت ها و گروه های انقلابی نبود. اشتراک دیگر آن بود که هر کس خربزه انقلاب می خورد، باید پای تب و لرز تبعات نیز می ایستاد. یکی از مهمترین این تبعات «خشونت» بود. خشونتی که در روزهای انقلاب میان حاملان انقلاب و عاملان نظم مستقر شکل می گرفت، به فردای انقلاب نیز می کشید. این بار اما خشونت، به میان انقلابیون کشیده می شد. حذف تدریجی نیروهای انقلاب که برخاسته از اختلافات ایدئولوژیک و عطش قدرت بود، یکی از نخستین تصویرهای فردای هر انقلاب است. فردایی که در آن، نیروهای انقلاب با همان زبانی با یکدیگر سخن می گویند که پیش از این، با نظم استبدادی یا استعماری یا کودتایی مستقر برد. نتایج اغلب ناخواسته انقلاب ها، به طور معمول برخاسته از نفرتی تحلیل می شد که در بطن خشونت های متن و حاشیه ریشه داشت. این وضعیت، به تدریج جذابیت پنهان را از میان برد. جذابیتی که در آن آرمان فراتر از واقعیت و خواسته ها مبنایی تر از توانایی ها و مقدرات بود. تجربه ده ها انقلاب در سده بیستم این تصویر دوست داشتنی را که تصور می شد بسیار در دسترس است و فقط کافی است برای رسیدن به آن، عده ای از خود بگذرند و خون هایی بر زمین بریزند، خدشه دار ساخت. از این رو، از اواخر دهه ۸۰ سده ۲۰، تقریباً انقلابی عمده را در جهان نمی توان سراغ گرفت. در واقع، انقلاب اسلامی ایران آخرین انقلاب بزرگ شناخته شد که البته آن هم نسبت به انقلاب های بزرگ پیش از خود، خشونتی کمتر را برانگیخت. چنان که برخی چپ های رادیکال ایران، در فردای انقلاب معتقد بودند به اندازه ای که شایسته انقلاب باشد، خونی ریخته نشده. دلایل مختلفی را می توان برشمرد که متن انقلاب ایران بسیار کمتر از انقلاب های بزرگ روسیه و فرانسه آمیخته به خشونت بود، اما فراتر از این دلایل (و نیز این پرسش که چطور از آن انقلاب نیز حذف ها و خشونت هایی برآمد)، نکته ای که می توان گفت، آن بود که به تدریج خشونت در مسیر انقلاب ها رو به افول می گذاشت و به طور طبیعی چون خشونت ذاتی انقلاب بود، ظاهراً خود انقلاب هم به پدیده ای تاریخی تبدیل می شد. اما از اوایل هزاره جدید، این انگاره خدشه دار شد. شکل گیری انقلاب های رنگی (مخملین) در کشورهای سابق بلوک شرق، نشانه ای از آن بود که وقتی مسیر اصلاحات در جوامع بسته می شود، همچنان احتمال شکل گیری حرکت های توده ای وجود دارد. گرچه این بار مقاومت مسالمت آمیز جایگزین خشونت می شود. مقاومتی همچون آنچه در اوکراین رخ داد و معترضان نارنجی پوش در سرمای ده ها درجه زیر صفر، شب ها تا به صبح در میادین ماندند و آتش برافروختند تا نظام مستقر، انتخابات مشکوک را باطل کند و زیر بار انتخاباتی تازه رود. این اتفاق که تحت عنوان انقلاب های رنگی در کشورهایی چون گرجستان و قرقیزستان نیز تکرار شد، گویی بار دیگر ویروس انقلابیگری را در ذهن ناراضیان کشورهای مختلف بیدار کرد. اما بدیهی است که چنین رخدادی در هر کشوری قابلیت اجرا ندارد. کشورهایی که در آنها، سازمان یافتگی سیاسی وجود ندارد، کادر سیاسی مشخصی با موضوع اعتراض معین وجود ندارد و کلیت ساختار چندان نسبت به اعتراضات تجمع یافته تاثیرپذیری نشان نمی دهد، بعید است پتانسیل چنین انقلاب هایی را داشته باشند. در واقع، نارضایتی همان طور که عامل لازم انقلاب های کلاسیک بود، اما عامل کافی نبود، در انقلاب های مخملین هم تنها پارامتر کارساز نیست و تکیه صرف بر پاره ای نارضایتی ها، بیش از آنکه به تحولی در پوزیسیون منجر شود، نشانه ای از ضعف تحلیلی اپوزیسیون مدعی چنین انقلاب هایی است. چنین بود که در دو سال گذشته، برخی نیروهای سیاسی داخل ایران که نسخه انقلاب های مخملین را برای مخالفان سیاسی تجویز می کردند، با نقدهای صریحی مواجه شدند و حتی در میان نیروهای خارج از کشور هم، برد چندانی پیدا نکردند. البته، این سوی ماجرا نیز قابل تامل است. بروز نگرانی نسبت به وجود پروژه هایی برای انقلاب های مخملین در ایران، در سطوح مختلف حاکمیت، نشانه ای است از تحلیلی مشابه در سطح پوزیسیون. تحلیلی که در آن، انقلاب های مخملین «پروژه هایی تک عاملی» محسوب می شوند که صرف خواست بیگانگان، تحقق آن را محتمل می سازد. حال آنکه آگاهان درون سیستم و تحلیلگران مسائل اجتماعی و امنیتی ایران، خود بهتر از تحلیلگران مستقل می دانند که امکان چنین رخدادی در ایران چقدر بعید است.

تغییرخواهان

پروین بختیارنژاد

هرازگاهی واژه «برانداز» در ادبیات سیاسی و امنیتی جامعه ما جای می گیرد و معمولاً جای گیری این واژه با بازداشت فرد یا افرادی از دگراندیشان همزمان می شود.

در چند سال اخیر واژه برانداز به افرادی اطلاق می شود که در واقع هم دگراندیش هستند و هم تغییرطلب. البته اگر روزی این امکان وجود داشته باشد که گروهی متشکل از نمایندگانی از روزنامه نگاران جهان بتوانند دور دنیا را در ۸۰ روز بپیمایند و در این گشت وگذار سری به روشنفکران و نواندیشان هر کشوری بزنند و از آنها سئوال کنند که شما طالب چه تغییراتی در جامعه خود هستید، خواهید دید که لیست بلندبالایی از تغییرات خرد و کلان در هر جامعه ای تهیه می شود و شهروندان آن جوامع براساس ظرفیت های قانونی و حتی غیرقانونی در پی ایجاد آن هستند. در جامعه ما هم به دلیل وجود برخی مشکلات عموم شهروندان اعم از روشنفکران و غیرروشنفکران خواستار آن تغییرات هستند که البته این خواست ها در هر برهه ای مسئولان را نگران از حوادث آینده می کند. درخصوص موضع قانون اساسی و قانون مجازات اسلامی در مورد این واژه و حدود و ثغور آن، «دکتر محمود آخوندی» استاد برجسته حقوق می گوید: «براندازی یک جرم سیاسی است. زمانی که عده ای از وضع موجود خود ناراضی باشند، به فکر تغییرات در بافت سیاسی جامعه می افتند و البته ایجاد این تغییرات با نیت خیرخواهانه است. اما دولتمردان در مقابل این عمل جبهه می گیرند و حکومتمردان نسبت به آن حساسیت نشان می دهند.»

این حقوقدان می افزاید: «در قانون اساسی هیچ اشاره ای به واژه برانداز نشده است. این واژه با مفهومی که در آن مستتر است، یک عمل کیفری است و دارای خصیصه جزایی است که در قانون اساسی به آن اشاره ای نشده است.» دکتر آخوندی در مورد قانون مجازات اسلامی و موضوع براندازی نیز چنین می گوید: «در قانون مجازات اسلامی باب پنجم تعزیرات و مجازات های بازدارنده، یک بار به واژه برانداز اشاره می کند. از ماده ۴۹۸ تا ماده ۵۱۲ قانون مجازات اسلامی، جرایم امنیتی بیان شده و براندازی جزء جرایم امنیتی ذکر شده و از نگاه دیگر جزء جرایم سیاسی نیز قرار گرفته است.» این استاد حقوق از جمله دلایل امنیتی بودن این جرایم را عدم تدوین آئین دادرسی و نبود تعریف جرم سیاسی و محاکمات سیاسی نام برده و می گوید: «حال در غیاب تعریف جرم سیاسی باید به ماهیت عمل انجام شده توجه داشت، زیرا آنان این کار را به قصد خدمت به مردم و با نیت خیرخواهانه انجام می دهند و نباید مجازاتی بر آن تعلق گیرد.» وی در ادامه می گوید: «در بسیاری از کشورهای جهان، حتی تغییر حاکمیت را حق مسلم مردم می دانند. در حال حاضر این جرایم کاهش یافته، زیرا مردم از راه های قانونی دولت منتخب خود را انتخاب می کنند و یا تغییر می دهند.»

«اما آیا این تغییرخواهی در کشور ما جرم محسوب می شود.» او می گوید: «در دادرسی های سیاسی هیات منصفه ای وجود ندارد تا نیت خیرخواهانه را تشخیص دهد و در قالب تعریف مشخص از جرم سیاسی و در محاکم سیاسی به جرایم آنها رسیدگی شود.»

خبرنگاران

گرانی در قاموس پاسخگویی

ایرج جمشیدی

آیا سخنگوی دولت احمدی نژاد نمی خواهد یا نمی تواند به گونه ای دیگر پاسخگوی سئوالات خبرنگارانی باشد که هر هفته دوشنبه صبح ها برابر او می ایستند و از اقدامات دولت می پرسند؟ در آخرین جلسه ای که دوشنبه همین هفته برگزار شد بالاخره اتفاقی که از مدتی پیش انتظارش می رفت، افتاد. جلسه پرسش و پاسخ به مجادله تبدیل شد. الهام بسیار تاکید داشت گرانی ها غیرواقعی و جو روانی است اما خبرنگاران آمارهایی در دست داشتند که نشان می داد افزایش قیمت ها در بخش های مهمی از کالاهای سبد مصرفی خانوارها واقعی است. الهام در نهایت به خبرنگاران وعده داد رئیس جمهور بی واسطه ظرف امروز و فردا از پشت پرده گرانی ها سخن می گوید. وی گفت من افشا نمی کنم زیرا اگر مردم مستقیماً و بی واسطه از زبان رئیس جمهور بشنوند بیشتر اعتماد می کنند. وعده ای که هرچند تاکنون عملی نشده اما در همان جلسه نیز انتظارات را برآورده نکرد زیرا وعده افشای پشت پرده گرانی ها به معنای این است که دولت واقعاً گرانی ها را ساخته و پرداخته جایی دیگر می داند. پیش از این احمدی نژاد هم در سفر به همدان گرانی ها را القائات رسانه ای و غیرواقعی دانست. البته این برای اولین بار نیست که جلسه مطبوعاتی سخنگوی دولت با خبرنگاران حوزه دولت در چنین شرایطی برگزار می شود. غلامحسین الهام بسیار سعی می کند مانند سلف اش سخن بگوید اما تاکنون شاید هم به رغم میل باطنی اش نتوانسته انتظارات را برآورده کند. الهام تحصیلکرده از فرنگ برگشته ای است که اوایل دهه ۷۰ بر کرسی تدریس حقوق در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران تکیه زد. از همان زمان مشهور بود که این استاد تازه به خدمت گرفته شده به لایه های نسل جدید راستگرایان نزدیک است. راستگرایانی که بعد از وقایع دوم خرداد ۷۶ به یکی از مخالفان اصلاح طلبان تبدیل شدند و بعدها توانستند در کسوت آبادگران بسیاری از کرسی های مجلس هفتم و سپس دولت را فتح کنند. الهام در تحولات جدید جای همکار دانشگاهی اش را در دولت گرفت. عبدالله رمضان زاده سخنگوی دولت خاتمی هم مانند الهام یک کرسی تدریس را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دارد با این تفاوت که رمضان زاده از سیاست می گوید و الهام از حقوق و قضا. اکنون الهام بر صندلی ای تکیه زده که پیش از این به همکارش یعنی دکتر رمضان زاده تعلق داشت. با این وجود الهام بسیار تلاش کرده مانند سلف اش عمل کند هر چند انتظارات خبرنگاران را برآورده نکرده است. شاید اشکال کار از گستردگی حوزه اختیارات و مسئولیت های دولت باشد، دولتی که اکنون الهام باید در کسوت سخنگویی اش پاسخگوی سئوالات مطروحه باشد. سئوالاتی که با انگیزه های سیاسی، اقتصادی و شاید هم تبلیغاتی مطرح می شود. اما امان از روزی که سئوال شونده اختیار از کف بدهد یا در پاسخ باب توطئه نگری باز کند. اینجا است که مصاحبه به مجادله تبدیل می شود و نباید بشود آنچه که می شود. شاید اکنون الهام به این نتیجه رسیده که پاسخگوی اعمال دولت بودن بسیار سخت تر از تدریس در دانشگاه یا توضیح دادن عملکرد شورای نگهبان است. الهام در کسوت سخنگویی شورای نگهبان می توانست حقوقی سخن بگوید اما در مقام سخنگویی دولت نمی تواند اقتصادی پاسخ بدهد. اقتصاد مقوله ای است که در دوران ریاست جمهوری خاتمی بیشترین توجه اصولگرایان را به خود جلب کرده بود. اما اینک اصولگرایان به گود سیاست وارد شده اند و تصدی تمام امور از مجلس گرفته تا دولت را در اختیار گرفته اند. تنها چیزی که باقی مانده فرصت طرح سئوالات هفتگی خبرنگاران از دولت است. از قضا اقتصاد، گرانی و تورم در صدر توجهات مردمی قرار دارد. الهام تنها روزنه ای است که خبرنگاران رسانه های وابسته به گرایش های سیاسی مختلف از طریق او می توانند به دولتیان دست پیدا کنند. گو اینکه به مانند سابق از مواجهه هفتگی خبرنگاران با شخص رئی